

پس از درگذشت فریدون آدمیت، پدر تاریخ نویسی مدرن ایران مراسمی با حضور بسیاری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی در شهر پاریس برگزار شد. یکی از سخنرانان این مراسم خسرو شاکری تاریخ‌نویس و نویسنده کتاب‌هایی نظیر نهضت مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در ایران، تقی ارانی در آینه تاریخ، میلاد زخم بود. آنچه در پی می‌آید متن ویرایش شده سخنرانی دکتر شاکری است.

کتر کسی را می‌توان یافت که در قرن بیستم ایران به اندازه فریدون آدمیت به شناخت تاریخ ایران در دوره بیداری ما ایرانیان و معرفی متدولوژی تاریخ‌نگاری به ما خدمت کرده باشد. حتی در میان دانشگاهیان ایران شناس هم کسی را سراغ نداریم که درباره این دوره، یا هر دوره دیگر تاریخ ایران، به اندازه وی کتاب‌های علمی نوشته باشد. آن هم کتاب‌هایی که همه بدیع و بر پایه تحقیقات جدی و مستقل بنا شده‌اند. شاید تنها کسی که در میان خارجیان بتواند به سختی با او همطرازی کند، چه از نظر حجم تولیدهای فکری، چه از دید متدولوژی، چه از جهت تکیه بر منابع اصلی و گسترده، و چه از زاویه دقت در کار کسی باشد که نامش در میان ایرانیان، به حق، به نیکی یاد

نمی‌شود، چه او در زمینه سیاست نقشی ویرانگر در ایران داشت، یعنی ثورسین و مشوق کودتای سرنوشته‌ساز شوم بیست و هشتم مرداد بود: میس آ. لمبتون (Ann K.S. Lambton) شخصی اخیر که در سال‌های جنگ در سمت دبیر مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران به دولت خود خدمت می‌کرد، از هر ایران شناس انگلیسی، چه در گذشته و چه پس از آن سال‌ها، به جریانات سیاسی ایران وارد بود، دیپلمات تربیت کرده، و تماس‌های گسترده‌ای با طبقه سیاسی ایران داشت - طبقه‌ای که به خاطر منافع خود، عمده‌اش گوش به فرمان سفارت بریتانیا بود. اما نمی‌توان متکرر شد که کارهای علمی لمبتون، چه در مسئله ارضی، چه در مورد تاریخ اقتصادی دوران ایران اسلامی، چه در زمینه شناخت تحلیلی اندیشه‌های سیاسی علمای گذشته ایران، و چه در مورد سامان (ستروکتور) اقتصادی ایران سنتی آثار ماندنی و مرجع شناخته شده‌اند، اگرچه همه این آثار در غایت در خدمت منافع استعماری بریتانیا هم بوده باشند. با این همه، صرف‌نظر از گسترش دوره‌هایی که لمبتون مورد توجه قرار داده است، تحقیقات او از نقطه شناخت تاریخ ایران، معرفی روش‌شناسی تاریخ، و اصالت منابع آرشیوی به پای کبار آدمیت نمی‌رسند، با این تفاوت که کار آدمیت تماماً در خدمت جامعه ایران هم بوده است. در زیر ما اختصاراً به بررسی شیوه کار و برخی از آثار او می‌پردازیم؛ برخی، زیرا بررسی آن‌ها کاری بس عظیم است و باید در آینده انجام بگیرد. این بررسی می‌کوشد براساس همان روش تاریخی که آدمیت از دبستان‌های فکری غرب آموخته بود به نقد و تقریظ آثار او بپردازد.

با توجه به کارهای جدی، مرجع، و ماندنی آدمیت، پارادوکسال است که هیچ یک از دانشگاه‌های غرب، که بسیاری نویسندگان درجه دوم و سوم را برای تحقیق یا تدریس دعوت می‌کنند، تا آنجا که دانسته است، هرگز از او دعوتی به عمل نیاوردند، هر چند که دور نیست که او نمی‌پذیرفت. همچنین بسیاری از کسانی که از منبع فیض او بهره‌مند شده‌اند در ۳۰ سال اخیر به مقام استادی در دانشگاه‌های غرب رسیده‌اند، اما خبر دعوتی هم از آنان به گوش نرسیده است. در شناخت تاریخ، آدمیت می‌آورد که «تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ نویسی جدید است.» از نظر او، برخلاف آنچه مورخان سنتی رسمی یشه می‌کردند، کار مورخ جمع‌آوری، شرح وقایع، و «تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست.» از دید او، هیچ تاریخ‌نگاری نمی‌تواند مدعی این فن باشد، بدون آنکه «به کشف علل و نتایج» آن وقایع دست زند، یا بتواند «از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه» دارد. از دید او، «خصیلت گروهی از مورخان سده

نوزدهم [این] بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند. آدمیت بر آن است که «آنچه به تاریخ روح و معنا می‌بخشد گنجاندن کل ریزه [ی] وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشته زنده و شناخت جریان تاریخ است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات مهم‌ترین و با معنی‌ترین‌شان را مشخص می‌کند؛ چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت یا هزل آن را به دست می‌دهد؛ رابطه منطقی توالی وقایع را می‌سنجد؛ و با تحلیل و تفسیر وقایع تصویری هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد.» او همواره تأکید می‌ورزد که تاریخ بایستی «بر پایه اسناد و مدارک اصلی و دقت در معانی بنا» شود؛ در غیر این صورت، محصول کار «تاریخ نیست». او همچنین تأکید می‌ورزد که «مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گردآوری شده، و ترکیب معانی در نظم عقلی از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.»^۱

در موضوع وضع تاریخ‌نگاری در ایران، آدمیت برخوردی بدون رودریاستی دارد. در زمینه تاریخ‌نگاری، او در مقاله‌اش تحت عنوان «انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران» بر این پارادوکس (خلاف - آمد - عادت) عمومی انکشاف تاریخی ایران تأکید می‌ورزد که، با وجود اینکه کشور ما در این زمینه «سنت دیرین» دارد، در «یکصد و پنجاه سال اخیر [با توجه به تاریخ مقاله، باید گفت دویست سال اخیر]... که با دانش و مدنیت غربی کم یا بیش آشنایی داشته‌ایم، فن تاریخ [نگاری] پیشرفت منظمی نکرده است و معدل کارنامه مورخان ما بی‌مقدار است [و در آن] نه‌تنها، از نظر روش علمی، تحقیق تاریخ‌نقص‌های عمده و اساسی وجود دارد، بلکه [تاریخ‌نگاران] با مسائل تاریخ‌نگاری جدید، اسلوب نقد رشته‌های مختلف تاریخ، نظرگاه‌های گوناگون تفکر تاریخی آشنایی درستی ندارند.^۲ او ضمن یادآوری دوران یک‌هزار ساله فترت فرهنگی ایران و آغاز آشنایی ایرانیان با تمدن و مدنیت غربی از یکصد سال پیش به این سو، بر انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران انگشت می‌نهد. در گذشته، «روی هم رفته، دو جریان متمایز تاریخ‌نویسی نمود یافت: یکی تاریخ ملی و باستانی، و دیگر تاریخ از نظر جامعه اسلامی به معنی عام کلمه. - آنچه از تاریخ ایران باستان می‌دانستند آشفته و درهم، و آمیخته با افسانه بود. پس از یورش تازیان و نمودن ناسیونالیسم ایرانی بر هشیاری تاریخی ایرانیان افزوده گشت. و توجه به تاریخ ملی نیروی تازه‌ای گرفت. جمهور مردم همیشه روی به سوی خدای‌نامه‌ها داشتند، و این پیوند معنوی ناگسستگی را در سرودن شاهنامه‌های متعدد می‌بینیم. جریان دوم

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، مجلس اول و بحران آزادی، ج دوم، تهران ب. ت. صص ۱۴ به بعد.

۲. «انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران»، سخن، ش ۱، ۱۳۴۶، ص ۱۷.

تاریخ‌نگاری را جهان‌اسلامیت تشکیل می‌داد... [در این جهان] ستون اصلی فن تاریخ را شرح اتفاق‌های تاریخی، احوال رجال، انساب، احادیث، ملل و نَحَل، و تاریخ‌های محلی می‌ساخت. در هر کدام از این رشته‌ها مورخان نامداری پیدا شدند که آثارشان از نظر سواد تاریخی بسیار غنی است. در آن میان کسانی چون [محمد ابن جریر] طبری (ح ۳۱۰-۲۲۶ ه. ق.)، در نقل روایت‌ها، روش نقد تاریخی را ملحوظ داشته است، و [ابوریحان] بیرونی (۴۴۰-۳۶۲ ه. ق. / ۱۰۴۸-۹۷۳ م.) در تحقیقاتش مغز علمی استثنایی خود را به کار برده و از نظر حقیقت‌جویی و واقع‌بینی، چیزی فرونگذاشته است. همچنین در رشته تاریخ تحلیلی شخصیتی چون ابن خلدون تونسلی (۱۴۰۶-۱۳۳۲ م.) را می‌شناسیم که نظیرش را در تعقل تاریخی تا زمان جدید سراغ نداریم. آدمیت سپس به دیگرانی چون ابن اثیر (۱۲۱۰-۱۱۴۹ م.)، بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ ه. ق. / ۱۰۷۷-۹۹۵ م.) و رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۱۸-۱۲۴۷ م.) که به تاریخ تحلیلی روی آورده بودند اشاره می‌کند. (او ابوعلی مُسکویه [و. ۴۲۱ ه. ق. / ۱۰۳۰ م.] را از قلم می‌اندازد، شاید از این رو که آثار او مربوط به تاریخ به فارسی ترجمه نشده بودند.) او به اهمیت آگاهی آنان به موضوع‌های اجتماعی و اقتصادی توجه می‌دهد. اما به درستی یادآور می‌شود که از قرن هشتم تا سیزدهم هجری «فن تاریخ [نگاری] چون رشته‌های دیگر دانش و هنر به پستی گرایید، و این تنزل جنبه‌های صوری و معنوی داشت. ... روی هم رفته، در این مدت نه سنجش تاریخی در کار بود، نه نقد و ارزشیابی منابع و نه نتیجه‌گیری تاریخی. وقایع را بدون ارتباط علت و معلول سر هم می‌کردند، از ذکر حقایق بسیاری (خواه از راه مصلحت‌اندیشی، خواه از [روی] ترس و به علت ناامنی اجتماعی، و خواه از جهت عدم درک واقعیات) چشم می‌پوشیدند.» به نظر آدمیت، «مجموع تواریخی که در آن دوران فترت و تا زمان قاجاریه نوشته شده آینه سخافت فکری ادیبان و مورخان ماست.»^۱ - داوری‌ای که کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. در این مقاله، وی، پس از اشاره به تغییرات دوران قاجار، می‌افزاید که اگر «فن تاریخ [نگاری] بر اساسی که میرزا آقاخان بنیان‌نهاده بود نمو می‌کرد، تا به حال پیشرفت زیادی کرده بود. اما سیر ترقی آن [حرکت نیز] متوقف شد تا به زمان ما رسید و از نو جانی گرفت. در این تحول جدید در رشته تصحیح و تحشیه و نشر آثار ادبی و تاریخی که میراث گرانمای ماست، پیشرفت شایسته‌ای کرده‌ایم.»^۲ در فن خاص تاریخ‌نگاری، اما، «مگر در چند مورد خاص، مورخان خبره نبوده‌اند و تخصصی در فن تاریخ نداشته‌اند.» به نظر او، «نقائص

تاریخ‌نگاری ما فراوان است.» وی «عمده‌ترین» آنها را به اجمال ذکر می‌کند:

- بهترین تاریخ‌نگاری‌ها به حد واقع‌یابی ختم می‌شوند. اگر برخی مورخان به مرز تحلیل تاریخی رسیده‌اند، در همانجا توقف کرده‌اند تاریخی که بنیاد آن بر حقیقت بنا شده باشد، تاریخ نیست.

- رشته‌های مخالف تاریخ‌نگاری و روش علمی نقد و مطالعه به درستی شناخته نشده‌اند. در مباحث تاریخ اقتصادی، اجتماعی و دیپلماتیک بسیار ضعیف بوده‌ایم و هنوز به درستی دانسته نشده است که منابع مطالعه هر کدام از شعبه‌های تاریخ فرق می‌کند.

- به طبقه‌بندی منابع تاریخ و ارزشیابی هر کدام توجه لازم مبذول نمی‌شود.

- ناسنجیدگی‌های مورخان در حکم‌های تاریخی و قیاس‌های بیجا بدتر از هر نقص دیگری است. آنان در ستایش و نکوهش اندازه و معیاری نمی‌شناسند [تأکید افزوده] و داوری‌هایشان بیشتر شبیه به مدح و ذم [به وسیله] شاعران است. برای نمونه او از ستایشی نام می‌برد که نویسنده‌ای، جنگ بین قوای دولتی و ستارخان در یکی از کوچه‌های امیرخیز را به نبرد استالین‌گرا تشبیه کرده بود. او در این موارد تأکید می‌ورزد که «فراموش نکنید که تاریخ می‌نویسیم، نه داستان یکی بود یکی نبود»^۱

- در نهایت، آثار تاریخ‌نگاران معاصر به بعضی از نوشته‌های گوستاو لوبون شبیه‌اند. «حقیقت این است که شعبه تاریخ دانشگاه‌های ما گرفتار فقر و افلاس علمی» است! آدمیت اظهار تعجب می‌کند که بیشتر مورخان معاصری که فن تاریخ را ترقی داده‌اند پیشه دیگری داشته‌اند: میرزا حسن خان مشیرالدوله، احمد کسروی، عباس اقبال و محمود محمود که «جملگی از آزادگان‌اند»^۱

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی آدمیت به تاریخ سیاسی محدود نمی‌شود. او با تاریخ‌نگاری نو که به تمام جوانب تاریخ، یعنی ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی، اندیشه، دخالت‌های استعماری قدرت‌های بزرگ، خیزش‌های مردمی، اشکال مبارزه مردمی، پیدایش ادبیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مخالفان حکومت و الخ توجه دارد. او در تحلیل تاریخی‌اش تنها به فروپاشی نهادهای سنتی بسنده نمی‌کند، بل همچنین به ابداع، پاگرفتن، بحران، قوام یا نابودی نهادهای جدید اجتماعی - سیاسی می‌پردازد. او نه فقط به نقش مذهب هم در تقویم و هم در تضعیف حکومت سنتی می‌پردازد، بلکه به آن در حمایت یا ایجاد سستی در حکومت نوپا توجه خاصی دارد. او به ویژه به تدوین قوانین

اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار

نوشته فریدون آدمیت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

The Politics Of Reform In Iran
1858-1880

By

Fereydoun Adamiyat, Ph. D.

چاپ اول: بهمن ماه ۱۳۵۱ ه. ش. - تهران

جدید عنایتی قابل ملاحظه مبذول می‌دارد.

آدمیت را با اهل انتحال سرقت متون (plagiarism) الفتی نبود - شیوه دیگری که در ایران ما از آن بهره‌برداری بسیار می‌شود. شیوه او کار او را از تاریخ‌نگاری به تاریخ‌شناسی تحلیلی و انتقادی ترفیع می‌بخشید. او در عین تقید به «واقعہ‌یابی» به هر واقعہ‌ای تا حد مقدور به سبکی همه‌جانبه می‌نگریست تا هیچ امری یا زاویه‌ای از آن واقعہ پوشیده نماند، چه از نظر او «کتمان حقیقت عین تحریف تاریخ است.» او به درستی تأکید می‌ورزد که مورخی که «حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یا ناتمام بگوید، راست‌گفتار نیست؛ مسوولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ‌زنی پیشه کرده باشد.»^۱ او در سراسر کتاب‌هایش سخنی عرضه نمی‌کرد که مستند نبوده باشد و سندی هم مطرح نساخت که عاری از اعتبار بوده باشد. در عین حال، او در تحلیل و تفسیر تاریخ خود را «آزاد» می‌دانست و «استقلال رأی» خود را از دست نمی‌داد. او تصریح می‌کند که «معیار داورری‌های تاریخی» اش «ارزش‌هایی» بودند که به آنها «اعتقاد» داشت و به آنها «خوگرفته» بود. این ارزش‌ها «مبنای عقلی» داشتند و «نه عاطفی.» او تصریح می‌کند که هیچ اصرار نداشت که همگان با او در پذیرش آن ارزش‌ها شریک باشند.

۳۱۳

در ارتباط با انحطاط فکری و متدولوژی تاریخ، آدمیت در جزوه‌ای به نام آشفنگی در فکر تاریخی^۲ برخی از کسان از «اهل قلم و سیاست‌مآبان» را آماج نقد بیرحمانه، ورنه حمله، قرار می‌دهد که «احکام جزمی بی‌دلیل و بی‌چون و چرای تاریخی صادر می‌کنند.» وی آشفنگی تاریخی اینان را در «مثله کردن قضیه‌های تاریخی، مسخ کردن واقعیات تاریخی، تحریف حقایق تاریخی و...» می‌بیند. یکی از دسته‌هایی که آماج نقد او قرار می‌گیرند شاگردان «استاد فردید» اند که از قول او آورده‌اند: «مشروطیت دفع فاسد به فاسد است، نه فاسد به فاسد» یا اینکه «مشروطیت بالکل و بالتمام غریزده مضاعف است.» آدمیت، با استناد به مدارک تاریخی، کسانی را به سخره می‌گیرد که از گفتن این خسته نمی‌شوند: «جنجال مشروطیت» را شرکت نفت انگلیسی به راه انداخته بود. آدمیت آنان را به خاطر حمله به قانون اساسی چون سندی «محتاطانه و محافظه‌کارانه» چون افرادی بی‌اطلاع مورد نقد شدید قرار می‌دهد. با طنز در جواب یکی از آنان می‌گوید که بهتر می‌بود که آن نویسنده به سخنان شاه مخلوع استناد می‌کرد که با کینه و عناد گفته بود: «قانون اساسی ما را انگلیسیان آوردند... و آن قانون هرگز ایرانی نبود.» او

۱. ف. آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۸، پیشگفتار، صص ۶-۵.

۲. جهان اندیشه، تهران، ۱۳۶۰.

همچنین اشتباه او را درباره ترجمه بودن قانون اساسی متذکر می‌شود. در موضوع آشفتگی در فکر تاریخی، آدمیت، با نویسنده‌ای هم‌اورد می‌شود که به نادرست جنبش ملی تحت هدایت مصدق را توالی قتل وزیر مختار روسیه گریبایدف معرفی می‌کند. او نشان می‌دهد که رویداد قتل گریبایدف شورشی مردمی نبود، بل «توطئه‌ای بود که از درون دربار از جانب الهیارخان آصف‌الدوله و دستیارانش علیه عباس میرزا نایب‌السلطنه چید شد و به وسیله بی سروپایان شهری انجام گرفت.» آدمیت همچنین این افسانه را که به خاطر بهره‌برداری ایدئولوژیک ساخته شده است که بنا بر آن، امیرکبیر از میان «توده‌های محروم» ایران برخاسته بود، نفی می‌کند و متذکر می‌شود که پدر او آشپز قائم‌مقام و صاحب ملک و آب بود و به حج هم رفت و خود او با پسران قائم‌مقام زیر دست معلم سرخانه درس خواند.

او همچنین در این زمینه به جدل با «افاضات» کسی می‌پردازد که در مقاله‌ای تحت عنوان «سیر تحول تاریخی» نوشت که امیرکبیر «در برابر استیلای خارجی قهار، پایه‌گذار سیاست موازنه منفی و الهام‌بخش "نه شرقی نه غربی" شد.» آدمیت در نقد افسانه‌پردازی وی می‌نویسد: «تعبیرهایی چون "موازنه منفی" یا "توازن هدمی" از هر که هست، از نظر فن تنظیم سیاست خارجی و ماهیت سیاست بین‌الملل، نارسا و بلکه بی‌معنی است. وجه نظر امیرکبیر استقلال سیاست خارجی بود. [او] پایه‌گذار این سیاست [موازنه منفی] نبود.» (در اینجا وی به نحوی غیرمستقیم نقدی هم بر سیاست مصدق در مورد عنوان «موازنه منفی» ایراد می‌کند.) وی در نقد گفته کسی که مدعی می‌شود، در زمان امیرکبیر روحانیت از شاه تبعیت نمی‌کرد، نیز می‌آورد که «هیچ دلیل تاریخی مبنی بر "عدم تبعیت" روحانیت وقت از شاه نداریم.» او همواره برای یک گفته تاریخی سند می‌طلبد و نیز خود را موظف به ارائه آن می‌داند. آدمیت نوشته همان نویسنده را دایر بر اینکه سید جمال‌الدین اسدآبادی «جنبش تنباکو را با همکاری روحانیت با تقوای آگاه علیه استیلای خارجی به راه انداخت.» - اظهار نظری که به احتمال قوی از ترجمه کتاب مورخ آمریکایی نیکی کدی (Nikki Keddie) اقتباس شده است - مردود می‌شناسد، چه، وی در کتاب خود درباره جنبش تنباکو^۱ با استناد به اسناد داخلی نشان داده است که آن نهضت را تجار و کسبه ایران ایجاد کرده بودند و آن را «نه سید جمال‌الدین اسدآبادی به راه انداخت، نه در آن دخالت مؤثری داشت.» آدمیت می‌افزاید اسدآبادی «نامه‌اش را به مرحوم میرزای شیرازی وقتی نوشت که جنبش رژی در ایران

آغاز شده و نیرو گرفته بود و میرزای شیرازی هم به تلقین او نبود که به اقدام برآمد. او تأکید می‌ورزد: «این نکته جویی‌ها به هیچ وجه از مقام واقعی سید به عنوان متفکر و مرد سیاسی مبارز نمی‌گاهد.»^۱

دلیری آمیخته با تدبیر و دانایی

فریدون آدمیت در مورد گفته‌های تند یکی از مردان سیاسی در مورد چپ از مشروطیت به بعد دایر بر اینکه «چی‌ها همیشه مانع مبارزه ملت ایران علیه استبداد خارجی بودند... ایران هر وقت خواست علیه استبداد خارجی، علیه سیاست انگلیس و روس و یا آمریکا، علیه ظلم و ستم و فقر کاری بکند، اینها جلو آمدند، یعنی سد راه شدند.» او به نقد می‌گوید: «همان طوری که کتاب مشروطیت را نمی‌توان در یک صفحه خلاصه کرد، دفتر چپ را هم نمی‌شود در یک جمله تخطئه نمود. این خلاف فکر تاریخی است. "چپ" به "عناصر، گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های گوناگون که در مراحل و دوره‌های مختلف [از مشروطیت] تا امروز فعالیت داشته‌اند" اطلاق می‌گردد. اینجا هم باید قائل به تفکیک گشت، هم از نظر زمانی و هم از جهت هویت اجتماعی و سازمانی که هر کدام حکمی دارد.» آدمیت توضیح می‌دهد: پس از تکوین نهضت مشروطه‌خواهی، عناصر معدود چپ با حرکت عمومی همراه گشتند. اما بعد به خطای بزرگ، با عناصر راست بر علیه آزادیخواهان ملی موضع گرفتند، با چپ‌روی‌های خیلی تند همراه تندروان آب به آسیاب استبدادیان ریختند و بر حرکت ملی مشروطیت ضربت مهلک زدند (اوان دوره اول مجلس آ). بعد چپ‌روانی بودند که همراه میلیون بر علیه «استبداد صغیر» به پیکار برخاستند و در یک حرکت جمعی آن را واژگون کردند. (سهم بسیار مهم مجاهدان گرجی و ارمنی در برانداختن سلطنت محمد علی شاه را نباید فراموش کرد.) چپ‌روانی بودند که در تقابل فکر فشری و ارتجاعی و تعصب کور، به جنگ [آن] عقاید رفتند، در بیداری افکار کوشیدند، اندیشه سوسیالیسم را شناساندند و بر علیه استعمار روس مبارزه کردند. (گروه روزنامه ایران نو، محمد امین رسول‌زاده و همکاران آذربایجانی او). [طراحان این روزنامه و فرقه دموکرات برخی از سوسیال دموکرات‌های تبریز بودند که اعتقاد داشتند که در آن دوران نمی‌بایستی از سوسیالیسم

۱. آشننگی در فکر تاریخی.

۲. سخنرانی مهندس بازرگان در زنجان، میزان، ۱۵ فروردین ۱۳۶۰.

۳. او تصریح نمی‌کند که مرادش چه گروه یا حزبی است.

سخن به میان می‌آوردند، بل می‌بایستی به امر انکشاف دموکراسی پرداخته می‌شد. [چپ‌روانی [هم] بودند که به دنبال کودتای ۱۲۹۹ به مردم هشدار دادند، از «توده آزادیخواهان» دعوت کردند که «در مقابل ارتجاع مهیب» زیر پرچم واحد «دفاع از آزادی» به مقاومت برخیزند وگرنه فاتحه آزادی را خواهند خواند. (بیان‌نامه جبهه واحد دو فرقه سوسیال دموکرات و سوسیالیست اونیفیه [مؤسس این گروه دوم علی اکبر دهخدا بود.])؛ چپ‌روانی بودند که علیه ظلم فئودالیسم به پا خاستند، رهبرش از وطن‌پرستان بود، [اما] دسترنج آن در زدوبندهای پست لنین بر باد رفت (نهضت جنگل)؛ چپ‌روان دیگری [هم] بودند که در درون و بیرون از مرز[های] ایران علیه حکومت فردی پهلوی به پیکار برخاستند و برخی از همان عناصر در دوران استالین تیرباران شدند.^۲ چپ‌روانی بودند که از دانش و شرافت انسانی بهره‌مند و چپ‌روانی دیگر که در هر مقام نقش خدمتگزاران مستقیم روس متجاوز و جنایتکار را ایفا کردند. (امثال عبدالصمد کامبخش و غلام یحیی...) و بالاخره حزب توده هم بود: مروج فرهنگ مبتذل استالینیسیم؛ حزبی که همیشه پشت به ملت کرد، همیشه در خدمت بیگانه بود، به نهضت ملی ایران خیانت آشکار کرد و بی حقیقت‌ترین^۳ حزبی است در تاریخ احزاب سیاسی ایران.» گفته‌ای که البته، با توجه به وجود احزاب ارتجاعی وابسته به استعمار، دقیق نیست و اغراق‌آمیز هم هست. با این همه، وی بلافاصله می‌افزاید این [حکم] «بدان معنی نیست که هر کس که عضو آن حزب بود یا حتی در دستگاه رهبری آن قرار داشت الزاماً واجد چنان خصوصیتی بوده است. می‌دانیم [که] کسانی آن حزب را طرد کردند، کسانی بر رهبری آن شوریدند و برخی از رهبران و کادرهای نظامی اش حزب را محکوم به خیانت کردند.» (کادرهای نظامی توده را اغلب عناصر شرافتمند و صاحب استقلال رأی تشکیل می‌دادند که با سیاست فرصت‌طلبانه دستگاه رهبری به شدت مخالفت می‌ورزیدند و آن را محکوم به «خیانت» می‌کردند... [او از روزه یاد می‌کند])...»

سرانجام، آدمیت به سطوح مختلف فرهنگی و افق‌های بینش گوناگون در میان نیروهای چپ اشاره می‌کند. او برخی از آنان را مدافع حاکمیت ملی، داعی استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت در برابر سلطه‌جویی هر قدرت خارجی و حامی آزادی و

۱. اگر مقصود او کوچک خان بوده باشد، نظر او دقیق نیست، چه وی علیه «فئودالیسم» برنامه‌ای نداشت، بل برای استقلال و آزادی کشور و استقرار قانون اساسی می‌رزمید.

۲. اشاره است به رهبری حزب کمونیست، افرادی چون سلطان‌زاده، حسابی، ذره، مرتضی علوی، لادین و دیگران.

۳. تأکید افزوده. به راستی که صفت عالی «ترین» نادرست هم هست.

عدالت اجتماعی می‌شناسد. او نتیجه می‌گیرد که «باید خیلی بی‌انصاف بی‌دانش و ضد دموکرات باشیم که همه [نیروهای چپ] را به یک چوب برانیم، همه را یکسره نفی کنیم و نفهمیم که هیچ کس کاشف حقیقت اجتماعی مطلق نیست و جامعه عقل کل نمی‌شناسد.»

حال به برخی از آثار او بپردازیم.

هنگامی که آدمیت پس از ۱۰ سال می‌خواست چاپ دوم امیرکبیر و ایران را منتشر سازد، «اطلاعات تازه [ای] از اسناد خارجی» بر آن افزود و سپس «مدارک منتشر نشده دیگر از آرشیوهای خارجی و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی به دست» آورد و بدین سان، کتاب سابق «تکمیل گردید، بخشی چند بر آن اضافه شد.»

او کتاب امیرکبیر و ایران را بر اساس مدارک «اصیل» و اسناد دولتی نوشت. او تصریح می‌کند که سرگذشت امیرکبیر را «به سنت مورخان» ایران نوشت. برخلاف مورخان سنتی، وی نگارش شخصیت امیرکبیر را «در سیر تحول تاریخ زمان مورد تحلیل» قرار داد. «به جریان‌های تاریخ و عوامل سازنده آن جریان‌ها، خاصه به بنیادهای اجتماعی ایران» توجه داشت و کوشید «رابطه امیرکبیر را با اجتماع» به دست دهد تا تأثیرات وی را «در تاریخ بازنماید، او را بشناسد و بشناساند.» آدمیت این شیوه را «نمودار مرحله مترقی تاریخ‌نگاری» دانست، به ویژه «از با معنی‌ترین جهات تعقل تاریخی.» او با افزودن بخشی در مورد دیپلماسی امیرکبیر از «تکنیک تاریخ دیپلماسی» استفاده کرد. بنا بر نظر او، چون «روش علمی» مورد استفاده او در ایران شناخته نشده بود، «مقدمه‌ای تحلیلی» بر دفتر سیاست خارجی امیرکبیر نوشت که به نظر او «جوهر تاریخ دیپلماسی ایران است.»

او که بنیان این تحلیل را بر مدارک اصیل تاریخی نهاد، «هیچ مأخذی را چشم بسته» نپذیرفت. او همواره «ذهن مقوم و انتقادی را رهنمون کار خویش» قرار داد. او هنگامی مأخذ درجه دوم را می‌پذیرفت که «مورد تأیید نوشته‌های اصیل» بودند یا با آنها به تضاد نمی‌افتادند، وگرنه آنها را چون نوشته‌هایی نامعتبر مردود می‌شناخت. درباره نویسندگان چنین نوشته‌های درجه دومی، او بدون رودربایستی تصریح می‌کند که، مگر در مواردی استثنایی، «مورخان ما با مفاهیم تاریخ‌نویسی جدید بیگانه‌اند.» ازین رو، او را با تاریخ‌پردازی خیالبافانه و افسانه‌گونه کاری نبود. سروکار او با «امور عینی و متحقق» تاریخ بود. در عین حال، وی همه منابع تاریخی، چه دسته اول و چه دسته دوم، را در مورد کارش می‌شناخت و از آنها به نحوی که گفتیم استفاده می‌کرد. بدین سان، هیچ خواننده مطلعی نمی‌توانست مدعی شود که او اثری را به دلیلی نادیده گرفته یا از کنار آن بی‌اعتنا

رد شده باشد؛ شیوه بی‌اعتنایی‌ای که در ایران بسیار رایج است. در اینجا باید یادآور شوم که آدمیت در کاربست این روش متأسفانه استثنایی قائل شده است که در مورد پروفیسور ادوارد براون است که نخستین تاریخ مشروطیت را به سال ۱۹۱۰ منتشر ساخت. (در پایین‌تر به آن خواهیم پرداخت).

آدمیت به درستی به خواننده هشدار می‌دهد که تاریخ همواره «آغشته به افسانه و مغالطه» بوده است و خواننده نیز باید همواره تاریخ را با دیدی انتقادی بخواند، نه چون رمان.^۱ او پیرامون پیشرفت تاریخ‌نگاری در اروپا یادآور می‌شود که تاریخ‌نویسی جدید از مظاهر آزاداندیشی و انتقاد عقلانی بود - یا آنچه اروپاییان آن را «خرید انتقادی» (criticalwisdom / sagesse critique) می‌خوانند، در اواخر سده هفدهم ریشه‌های آن شکل گرفت، اما در اواخر سده نوزدهم به بار نشست.^۲ در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که آدمیت، با اینکه با زبان فرانسه آشنایی نداشت، اما از این امر آگاه بود که تاریخ‌نگاری جدید در اروپا «به پیروی [از] آرا و روش نقادان و مورخان فرانسوی که همواره پیشقدم بودند، شکل گرفت. او همچنین تأکید می‌ورزد که شیوه تاریخ‌نگاری همچون «خود تاریخ در حرکت و جریان است.» (مندکار او به شیوه دبستان فرانسوی آنال (Annales) نزدیک است که باید از طریق زبان انگلیسی با آن آشنا شده باشد.)

آدمیت هیچ‌گاه در آثار خود از تذکر در مورد اهمیت دستیابی به همه منابع دست اول خسته نمی‌شود. نگاهی به آثار او نشان می‌دهد که از همه اسناد برای بازسازی نقادانه تاریخ مشروطیت استفاده می‌کند. او کتاب‌های خود را با حوصله و بدون شتاب می‌نویسد تا بتواند به هر سند ممکن دست اول راه پیدا کند. او اظهار تأسف می‌کند که نتوانسته بود به اسناد فرانسه و آلمان در مورد مشروطیت دست یابد. او حق دارد، چه به‌ویژه اسناد دولتی و منابع منتشر شده فرانسوی مملواند از اسناد مربوط به انقلاب مشروطیت: گزارش‌های ناظران فرانسوی، مجلات علمی و جدی فرانسوی که با همکاری ایرانیانی چون دهخدا مقالات زیادی در مورد مشروطیت منتشر ساختند و نیز یک‌تر دکتر که یک فرانسوی چند سال پس از مشروطیت نوشت که تاکنون ناشناخته

۱. ایدئولوژی نهفت مشروطیت ایران، ص ۱۴.

۲. یادآور شویم که نخستین کوشش‌ها خجولانه برای نقد تاریخ توسط ریچارد سیمون... (Richard Simon) با انتشار کتاب تاریخ نقادانه تورات (Histoire Critique du Vieux Testament) منتشره در ۱۶۷۸ صورت گرفت. سارک بلوخ متذکر می‌شود نسلی که این منش تفکر را نشر داد در حدود انتشار کتاب دکارت (Discours de la méthode) گفتار اندر روش چشم به جهان گشود: اسپینوزا، مابیون (Mabillon)، و ریچارد سیمون.

مانده است و به زودی، با اتمام تز دکتری درباره مشروطیت، در یکی از دانشکده‌های پاریس^۱ شناخته خواهد شد. همچنین جای تأسف است که آدمیت نتوانسته بود به آرشیو دولتی روسیه تزاری یا نوشته‌های ناظران ناشناخته روسی و قفقازی دست یابد. (علت اصلی این امر ندانستن زبان روسی نبود، بل بسته بودن بایگانی‌های دوران تزاری در زمان حکومت استالین بود) این دسته از اسناد به‌ویژه بسیار غنی هستند، تا آن حد غنی که شاید بشود از گزارش‌های دست اول شرکت‌کنندگان گرجی در نهضت مقاومت تبریز و رشت چند تز دکترا بیرون کشید. چنان که آدمیت خود تأکید می‌ورزد، تحقیقات تاریخی امری راكد نیست. از این رو، بایسته است که امروز جوانان علاقه‌مند به تاریخ مشروطیت با آموختن زبان‌های روسی و گرجی بازسازی تحلیلی رویدادهای مشروطیت را که آدمیت آغازید ادامه دهند.

در تحلیل کارنامه امیرکبیر، آدمیت، به سبک رشته جدیدی از تاریخ‌نگاری که بر روان‌شناسی بازیگران تاریخی می‌پردازد، به خوی و منش آن صدراعظم نیز توجه دارد. او رگه‌ها و حالات روانی امیر را در تحلیل نحوه اعمال او از دیده دور نمی‌دارد. آدمیت، براساس گزارش‌های خارجی‌ان یا ایرانیانی که امیرکبیر را از نزدیک خوب می‌شناختند، می‌نویسد که وی از نظر هوش و ذکاوت و نیز زیرکی، «نابغه» بود. قوه مدرکه او را قائم‌مقام بسیار نیرومند توصیف کرده بود. آدمیت به پشتکار، پرکاری، حس مسوولیت و قوه اراده او که وی را از کار دل‌سرد نمی‌کرد، توجه خاص می‌کند. از دید آدمیت، این ویژگی امیرکبیر که وی به آسانی به کسی قول نمی‌داد یا سخنی نمی‌گفت که از عهده انجامش بر نمی‌آمد، یا اینکه تلون در سخن‌اش نداشت و تخلف در کلامش نبود، وی را در میان ایرانیان به دولتمردی بی‌نظیر بدل ساخت. از نظر آدمیت، فضیلت انسانی، اتکای به نفس، رفتار متین و سنگین، مهابت و صلابت امیرکبیر و همچنین غرور وی، از یک سو و دوری جستن او از نامجویی و شهرت‌خواهی از دیگر سوی و نیز آگاهی او به کاردانی خویش وی را به چنان شخصیتی بدل می‌ساخت که امروز بدان فرهمند (کارزماتیک) می‌گویند. همچنین، از نظر آدمیت، حق‌شناسی امیرکبیر، از یک سو و دلیری و جسارت‌اش، از سوی دیگر، بخش مهمی از شخصیت کاردان و کاربر او را می‌ساختند. توجه آدمیت به این ویژگی‌های شخصیت امیرکبیر آشنایی او را به جدیدترین شیوه‌های تحلیل تاریخی مدرن برجسته می‌کند.

او همین شیوه کار را در بررسی زندگی و آثار میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف به کار

می‌گیرد. او از خصوصیات روانی، عناصر شخصیت فکری و وصف حالی شخصی آن متفکر مورد تحلیل خود سخن می‌گوید، چون به درستی می‌داند که تمام این عناصر با اندیشه‌ها و آثار کرمانی و طالبوف پیوندی دیالکتیک دارند و بدون شناخت این ویژگی‌ها درک اندیشه‌ها و آثار ایشان در متن تاریخی حیات آنان میسر نیست.

هنگامی که آدمیت از «گرانمایگی و بکری» آشنایی کرمانی در موضوع فن تاریخ، روش تاریخ‌نگاری جدید و نقد و سنجش منابع آن سخن می‌گوید، تسلط خود را با فن تاریخ‌نگاری کلاسیک ایران و تاریخ‌نگاری در عصر فترت یک‌هزار ساله ایران آشکار می‌سازد، که، چنان‌که در بالا آوردیم، پس از حمله اعراب، نخست از سده سوم تا سده هشتم «جهش‌های بسیار مرفقی» داشت. در آن چند قرن «از نظر واقعه‌یابی و واقع‌بینی، بعضی از مورخان روش نقد علمی درست»ی را به کار می‌بردند. «برخی به تحلیل و تعلیل حوادث» پرداختند و به «نتیجه‌گیری‌های تاریخی» دست زدند. «مورخان دیگری به موضوع‌های اجتماعی و اقتصادی» توجه داشتند، اما، در عین حال، به «جریان‌های اصلی تاریخ» پی نبردند. «در هر حال، در آن دوره، تاریخ نویسان ایرانی از هم‌قطاران فرنگی خود، که غرق در جهالت نصرانیت بودند، فرسنگ‌ها جلو بودند. [اما] از قرن هشتم هجری به بعد تاریخ‌نگاری، چون دیگر رشته‌های دانش و فن به پستی گراید... در واقع، این خود یکی از مظاهر انحطاط عمومی بود که در سیستم عقلانی اجتماع عارض اجتماع [ایران] شده بود، [که] آن را باید دوره فترت عقلی و، بالتبینه، تنزل تاریخ‌نگاری نام نهاد.»

در این بحث، سپس آدمیت به برخی کوشش‌ها اشاره می‌برد که از اوایل قرن نوزدهم میلادی در تاریخ‌نگاری ایران پدید آمد. او از ترجمه تاریخ پترکبیر (Histoire de l'Empire de Russie sous Pierre le Grand 1759) اثر ولتر و نیز ترجمه احوال ناپلئون، شارل دوازدهم (Histoire de Charles XII)، و اسکندر کبیر یاد می‌کند. او همچنین به ترجمه‌های دیگری چون تاریخ ایران اثر سر جان ملکم (Sir John Malcolm) تاریخ مختصر ایران به قلم مارکهم (Markham) توجه می‌دهد که به نظر او «حداقل این فایده را داشت که کسانی دانستند [که] تاریخ را به سبک دیگری جز آنچه در ایران متداول بود می‌توان نگاهت. با اینکه هیچکدام از آن دو مؤلف خیره فن تاریخ نبودند، آثارشان از تاریخ‌های معمولی فارسی بامعنی‌تر بود.» و نیز او به ترجمه‌های آثار تاریخی هنری رآلینسون در مورد کتیبه‌های بیستون، جورج رآلینسون پیرامون پادشاهی‌های بزرگ در مشرق زمین و امثالهم به عنوان تاریخ‌هایی که مشی نویی

را به جامعه ایران معرفی کردند اشاره می‌برد. (متأسفانه، پژوهش‌های عظیم دانشمندان فرانسوی درباره تاریخ، باستان‌شناسی و زبان‌های قدیم ما از نظر آدمیت دور ماندند) او سپس از نوشته‌های خود ایرانیان در این دوران یاد می‌کند که، بنا بر نظر او، متأثر از تحولی بودند که آثار فرنگیان در ایران پدید آورده بودند. در این مبحث، او توجه خاصی به انتقاد فتحعلی آخوندزاده از سنت تاریخ‌نگاری در ایران می‌کند. «انتقادهای بجای و سنجیده آخوندزاده در واقع به تمام مورخان ادیب ایران برمی‌گشت. [او] سبک و موضوع و ماهیت تاریخ‌نگاری [در ایران] را یکسره دست انداخت و مسخره کرد.» اما این گفته آدمیت دایر بر اینکه سید جمال‌الدین اسدآبادی «دیگر کسی» بود که «از سنت تاریخ‌نگاران (ایرانی، ترک و عرب) سخت انتقاد نمود» و «نخستین کسی بود که در دنیای جدید اسلامی تاریخ اسلام را در قالب واحد تمدن و فرهنگ اسلامی عنوان کرد» اغراق‌آمیز به نظر می‌آید، با اینکه ممکن است اسدآبادی خواسته بوده باشد از گیزو (Guizot) فرانسوی اقتباس کند.

آدمیت از همین روش برای پرداختن به سرگذشت و آثار آخوندزاده استفاده می‌کند. او با بررسی دوران کودکی و آموزش‌های اولیه او نشان می‌دهد که چگونه او، از یک طرف، در اثر زندگی پرتلاطمی در کودکی، و، از طرف دیگر، با داشتن معلمان خوب، از یک آموزش سنتی آرام برحذر مانده و این بخت را یافته بود که با استفاده از محیطی غیرسنتی انسانی متفاوت بار آید، از نخستین نوآوران جامعه ایرانی گردد و تفکر انتقادی و خردگرایانه نو غربی و همچنین نقد ادب کلاسیک؛ روش‌های اخذ دانش، حکمت و مدنیت غربی، سنت‌شکنی در تاریخ‌نگاری، تفکیک مطلق دیانت از سیاست و مخالفت با حکومت فردی را از تمدن پویای غرب بیاموزد و در خاورزمین ترویج کند. در اینجا آدمیت باز نشان می‌دهد با مدارس نوی تاریخ‌نگاری غرب آشناست. آدمیت، آخوندزاده را از «پیشروان تاریخ‌نویسی جدید» می‌شناسد با اینکه می‌داند که حرفه او تاریخ‌نویسی نبود. او این سخن را از این رو می‌گوید که وی را «نقاد تاریخ، سنت‌شکن تاریخ‌نگاری و صاحب تفکر تاریخی» می‌شناسد. آدمیت واقف است که آخوندزاده جز دو رساله تاریخی تألیف نکرده بود و آنها به خودی خود آثار تاریخی مهمی نبودند، بلکه وی با نگارش آن دو اثر نشان داده بود که به «فن تاریخ‌نویسی جدید» توجه یافته. در این مورد، آدمیت از جمله به نقد آخوندزاده از مورخان ایرانی، که در مورد نادرشاه قلم‌فرسایی کرده بودند، استناد می‌کند. آدمیت یکی از سرزنش‌های آخوندزاده را بر مورخان مورد انتقادش نقل می‌کند: «ای مورخ احمق، تو که زحمت کشیده‌ای، این قدر کلمات را می‌نویسی، باری این زحمت را در خصوص مطلبی بکش که فایده‌ای از آن

حاصل بشود؟! آخوندزاده از این نکته غافل است که بر مورخان مورد انتقاد وی، همچون بسیاری از مورخ نمایان ایرانی امروز که «زحمت می‌کشند»، فواید مادی بسیاری جاری می‌شد. آدمیت به این نکته از گفتار آخوندزاده توجه می‌دهد که وی مورخان سنتی، یعنی رسمی و درباری، را اغراق‌گو و عبارت‌پرداز می‌شناخت، که لغات را به معنای خود به کار نمی‌بردند. در عین حال، آدمیت این خرده‌گیری را بر آخوندزاده وارد می‌بیند که در نگارش نقد خود روده‌درازی کرده و حال آنکه می‌توانست مطلب را کوتاه‌تر و جاندارتر بنویسد. او همچنین بر آخوندزاده این نقد را روا می‌داند که وی، «با معرفتی که از فن تاریخ‌نگاری غربی داشت... می‌بایستی مسائل تاریخ‌نگاری جدید را مطرح» می‌کرد تا «بنیاد تواریخ تاریخ پردازان ایران را درهم فرو ریزد». آدمیت که خود تاریخ‌نگار درستکار و صریحی بود، می‌نویسد که «از برجسته‌ترین جنبه‌های شخصیت میرزا فتحعلی [آخوندزاده] این است که در اندیشه و گفتارش مؤمن و صمیمی است و در دفاع از عقیده‌اش دلیر، اما دلیری او آمیخته با تدبیر و دانایی است؛ بی‌گدار به آب نمی‌زند. در روابط خصوصی با اشخاص دیرآشناست و به آسانی باطن اندیشه خود را بروز نمی‌دهد، ولی با یاران یکدل بی‌نهایت راست‌پیشه و حقیقی است و هر چه در دل دارد به قلم می‌آورد...»^۱ - اشاراتی که در مورد خود آدمیت راست‌اند.

او همین سبک کار را در مورد طالبوف به کار می‌بندد. از کودکی و آموزش او در مدارس جدید می‌آغازد و از تحصیلات او در تفلیس، یکی از شهرهای پیشرفته قفقاز که ایرانیان زیادی در آن اقامت داشتند، سخن به میان می‌آورد. برخلاف بسیاری، او در ارزیابی خود قالبی فکر نمی‌کند و توجه دارد که طالبوف از «رده‌ی پایین طبقه‌ی متوسط» برخاسته بود و به «مدارج بالای آن طبقه ارتقاء» یافته بود، اما «موقع طبقاتی‌اش توجیه‌کننده‌ی نظرگاه سیاسی» اش نبود. آدمیت طالبوف را «ترجمان فکر دموکراسی اجتماعی [سوسیال دموکراسی]» و دارنده «رادیکالیسم سیاسی» می‌شناسد، و «مقام ارجمند اجتماعی»، «آزادمنشی»، «فضیلت اخلاقی»، «بیدار دلی» و «گشاده‌دستی» طالبوف را در ارزیابی آثار و خدمات او نادیده نمی‌گیرد. همچنین به نظر می‌رسد که آدمیت این امر را که طالبوف از مروجان معارف جدید و از پیشروان ساده‌کردن دانش فن طبیعی بود به تنوع مشغولیات فکری او بی‌ربط نمی‌داند، اما در عین حال از «تفکر تحلیلی، سیاست عقلی، و افق فکری وسیع» و دانش گسترده طالبوف پیرامون اوضاع سیاسی و فعالیت‌های فکری مشروطه‌خواهان در شگفتی به نظر می‌رسد، چه کمتر

۱. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، ۱۳۴۹، صص ۲۱-۹.

کسی را مانند او با دانشی دانشنامه‌ای (encycloaedic) در مورد غرب و ایران می‌شناسد. آدمیت ارزیابی و انتقادات طالبوف پیرامون گشایش مجلس، رفتار نمایندگان آن، و نظامنامه آن را به دقت نقادانه بررسی می‌کند.^۱

او تأثیر اجتماعی طالبوف را ناشی از آشنایی «طبقات گسترده اجتماعی» با او ارزیابی می‌کند. آدمیت بر علو طبع طالبوف در امر صرف نظر کردن از نمایندگی تجار از تبریز در نخستین مجلس شورای ملی، که به دنبال نیرنگ «ضاله» خواندن کتاب مسالک المحسنین او توسط کامران میرزای ریاکار، با دیده تحسین می‌نگرد، علو طبعی سیاسی که در میان سیاستمداران ایران از آن زمان تاکنون به ندرت دیده شده است. در همین امر، آدمیت با طرح روایات مختلف در مورد عدم شرکت طالبوف در مجلس به آموزش فن تاریخ هم می‌پردازد و به خواننده نشان می‌دهد که چگونه بایستی در تاریخ نگاری روایت درست را از روایات نادرست تشخیص داد. (بخش نخست) وی همین نوع آموزش را در مورد اندیشه امیرکبیر برای ایجاد «کونسلیطوسیون» عرضه می‌کند.^۲

آدمیت شوق زیادی نسبت به دانش طالبوف پیرامون انواع حکومت‌ها نشان می‌دهد، گویی انتظار ندارد که در آن دوران کسی به آن همه مطالب سیاسی پیرامون غرب و اندیشه‌های مشروطه‌خواهان آگاهی و احاطه داشته باشد. (بخش سوم کتاب) از دیگر سو، آدمیت با فلسفه اجتماعی طالبوف هم نظر نیست می‌نویسد که به آن «انتقاداتی عمده» وارد است. طالبوف بر آن بود که «در بیکار انگیزه آدمی در همه اعمال روحانی و جسمانی همان "نفع شخصی" و "انتفاع" است؛ بشر «سودجو» است «حتی اگر احسان می‌کند، در انتظار پاداش معنوی است... بشر تا بوده حرص بر غلبه بر دیگری بوده و هست» در تقابل با او، آدمیت بر آن است که «صیانت نفس انگیزه‌ی نیرومند حیات است، و سودجویی و قدرت‌طلبی از عوامل بسیار مهم سازنده تاریخ بشر. اما قدرت‌طلبی امری [طبیعی نیست، بلکه از بروزات و پدیده‌های اجتماع است.» روشن است که این دو نظر متغایرانند، و یکی نمی‌تواند به دیگری انتقاد کند، گویی طرف مقابل دچار خطا شده است، بلکه یکی باید نظر دیگری را در چشم مردمان مردود نشان دهد.^۳ آدمیت انتقادی مفصل بر نظرهای طالبوف در این زمینه وارد می‌آورد که فرصت پرداختن به آن را در اینجا نداریم.

آدمیت همچنین به نظر طالبوف دایر بر اینکه «ایران یک مملکت، یک ملت، یک مذهب است، که احتیاج و منافعشان واحد است» توجه می‌دهد، در عین اینکه موضع

۲. مجموعه مقالات، ص ۳-۱۰۱.

۱. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، بخش سوم.

۳. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، صص ۱-۲۰.

وی را پیرامون عدم نیاز کشور به احزاب سیاسی مردود می‌دانند.^۱ خلاصه کنیم آدمیت نظرات طالبوف را جزء به جزء بررسی می‌کند و با آن‌ها برخوردی منصفانه، نه ستایشگرانه و نه کینه‌توزانه، دارد.

آدمیت از انتقاد از «خلط ذهنی» «معلم عقاید سیاسی زمان ما»، حمید عنایت، در مورد طالبوف در نمی‌گذرد و بر ناآگاهی تاریخی او انگشت اشاره می‌نهد. می‌نویسد: «او مترجم شایسته‌ای بود، اما در فهم تاریخی و اندیشه‌ی سیاسی اندک مایه بود، هیچ تحقیق بکر و اصیلی از او سراغ نداریم. خمیرمایه‌ی او را مأنوسات فکری او می‌ساخت؛ ذهن او از ابهامات و تاریک‌اندیشی‌های نیافت. نوشته‌های معلم عقاید سیاسی ما در حد متوسط و در سطح تألیفات جماعت معروف به «ایران‌شناسان» است، که در خدمت دستگاه‌های «تحقیقات خاورمیانه» کشورهای آنگلوساکسون هستند؛ کمتر محقق و دانشمند، بلکه مروج تفکر استعماری و قرون وسطایی [هستند].^۲ این «انتقاد» آدمیت را از این رو ذکر می‌کنم تا حساسیت و مخالفت آشتی‌ناپذیر، و در عین حال نامتمايز او با شرق‌شناسی و همچنین توجه او به نزدیکی حمید عنایت با یکی از مراکز مهم شرق‌شناسی، یعنی دانشگاه آکسفورد، را نشان دهم. شگفت‌انگیز این است که هر دوی آنان دورهٔ دکترای خود را، با تقریباً پانزده سال فاصله، در یک دانشگاه در انگلستان گذراندند.^۳

یکی دیگر از کسانی که از دوران مشروطیت توجه آدمیت را به خود جلب می‌کند محمد امین رسول‌زاده است که در کتاب فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران^۴ به او می‌پردازد. بخش نخستین این کتاب پیرامون نشر اندیشه سوسیال دموکراسی است. با توجه به آشنایی او به منابع فارسی، به ویژه دست‌نوشته‌های چاپ نشده، همچنین آشنایی کامل او با صورتجلسات مجالس یکم و دوم، و دقت او در جمع‌آوری و تحلیل اسناد مربوط به این موضوع شایستهٔ توجه است. از دیگر سبوی، کمبودهای کتاب وی در شناخت کل جریان‌های سوسیال دموکراسی ناشی از عدم توجه آدمیت نبود، بل حاصل ممنوعیت منابع آن در دیکتاتوری نظامی شاه بود. می‌توان به راحتی تصور کرد که، اگر او دچار چنین محدودیت‌هایی نشده بود، این کتاب از کمبودهای کنونی‌اش بری می‌ماند. در این کتاب او به مبارزات دهقانان توجه خاص دارد و، با همهٔ علاقه‌اش به کار مجلس اول، از نقد آن در مورد مخالفت نمایندگان مالک با حقوق حقهٔ دهقانان و سرکوب دولتی

۱. پیشین، ص ۵۹.

۲. پیشین، صص ۴-۵۳.

3. The London School of Economics and Political Science.

۴. تهران، ۱۳۵۴.

کوتاهی نمی‌کند. (ص ۶۵ به بعد) همچنین مبارزات ماهیگیران خزر را در جزئیات بررسی می‌کند،^۱ اما در ارزیابی علل شورش دهقانان و اعتصاب ماهیگیران گیلان آدمیت در مورد نقش اجتماعيون - عاميون دچار اغراق می‌شود، و این دو حرکت را کاملاً به حساب آن سازمان می‌نویسد، در حالی که باید دانست که حضور اجتماعيون - عاميون در گیلان متأخر بر جنبش آن دو گروه بود، به‌ویژه اینکه مجاهدان رشت تحت نفوذ برادرزاده‌های سپهدار رشتی، بخصوص سردار محیی‌بعدی، قرار داشتند، که خود از مالکان میانه حال بودند و نمی‌توانستند بر عدم پرداخت بهره مالکانه و دیگر پرداخت‌های دهقانی رضایت دهند.

در همین کتاب، که «قسمت دوم» اش به تشریح مفصل نظریات رسول‌زاده اختصاص دارد، «بخش چهارم» به زندگی رسول‌زاده می‌پردازد. آدمیت در اینجا نیز، به علت عدم دسترسی به اسناد تاریخی در دوران دیکتاتوری شاه، نتوانست با همه جریان‌ها و شخصیت‌های سوسیال‌دموکرات، که پشت پرده عمل می‌کردند، آشنا شود؛ بنابراین، او اعتباری بیش از حد برای شخص رسول‌زاده قائل می‌شود. آدمیت نمی‌توانست بر نقش سوسیال‌دموکرات‌های ارمی تبریز، که در سازمان دادن مقاومت آن شهر و تماس با قفقاز، با ستارخان همکاری بسیار نزدیک داشتند، و نیز نقش چند تن از آنان در اندیشیدن به و تأسیس حزب دموکرات آگاه بوده باشد، چه، مثلاً، برخی اسناد مربوط به این امر را ایرج افشار پنج سال پس از نشر کتاب آدمیت به چاپ رساند، یا بخشی از تحقیقات این نویسنده در مورد سوسیال‌دموکراسی در آستانه سقوط پهلوی منتشر شدند.^۲ البته، او توانسته بود از برخی از اسناد منتشر شده در مورد سازمان مجاهدین و اجتماعيون - عاميون، که چند سال پیش از کتاب او منتشر شده بودند، استفاده کند.^۳ این امر نشان می‌دهد که او همواره تا آنجا که میسر بود به اسناد و مدارک تاریخی دست می‌یافت و کار خود را هرچه مکمل‌تر می‌ساخت.

«ملاحظات در سنجش منابع» او که در جلد دوم ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران^۴ آمده است در ستامه مختصر و مفیدی برای دانشجویان تاریخ است. او معایب و محاسن هر یک از انواع منابع را می‌شناساند و به هر اثری که منبع است نقادانه می‌پردازد. با این همه، این نوشته عاری از کمبود و لغزش متدبیک نیست. مثلاً، شگفت‌انگیز این است که

۱. فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، صص ۹۱-۸۸.

۲. به یاد می‌آورم شادی آدمیت را از کتاب اسنادی به انگلیسی و فرانسه که در آستانه انقلاب درباره سوسیال دموکراسی منتشر کرده بودم و پس از بازگشت به وطن به او تقدیم کردم.

۳. از جلد‌های یکم و سوم اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، ویراستار خسرو

۴. صص ۴۰۳-۳۸۳.

شاکری، فلورانس، ۱۹۶۹، ۱۹۷۲.

او نه در اینجا و نه در هیچیک از آثار خود به تاریخ مشروطیت ادوارد براون (Edward Browne) انگلیسی اشاره‌ای نمی‌کند. شاید براون تنها خاورشناسی بوده باشد که به راستی ایراندوست بود، و مردان بزرگی در خدمت فرهنگ ایران چون محمد قزوینی و علامه دهخدا در ستایش از خدمات او به فرهنگ و تاریخ ایران سخن گفته‌اند. چرا آدمیت سخنی از براون به میان نمی‌آورد؟ به احتمال قوی از این رو که براون، از جمله، از نامه‌های ارسالی تقی‌زاده در مورد نهضت مشروطیت استفاده کرده بود، و تقی‌زاده‌ی مشروطه‌خواه را در دوران هجرت محمد علی‌شاهی به انگلستان برده و از او به عنوان یک شاهد عینی علیه جنایات محمد علی‌شاه استفاده کرده بود. برخلاف نظر بی‌بایه برخی ساده‌انگاران یا هواداران تقی‌زاده، آدمیت به حق تقی‌زاده‌ی بعدی را، چه در مقام وزارت دارایی، چه سفارت ایران در لندن، چه در ریاست مجلس سنا، به‌ویژه در دوران نهضت ملی، خادم به منافع ملی ایران نمی‌دانست، بخاطر اعمال بعدی او، فعالیت‌های او را در دوران مشروطیت، هر چند هم مورد نقد تاریخی بوده باشند، نادیده می‌گیرد و براون را هم به خاطر استفاده از تقی‌زاده به عنوان یک شاهد عینی نمی‌بخشد، و او را تحریم می‌کند. اگر او به نوشته‌های ناچیز تقی‌زاده در مورد مشروطیت ایرادات درستی می‌گیرد،^۱ چنانکه آدمیت خود می‌گوید، یک مورخ بایستی در کار نگارش تاریخ بی‌طرف باشد و به همه منابع بد یا خوب اشاره کند و معایب و محاسن آن‌ها را بیان دارد. آدمیت فراموش می‌کند که همان براون‌ای که تقی‌زاده را به عنوان شاهد عینی به لندن دعوت کرده بود، پس از آنکه تقی‌زاده در جنگ جهانی اول به خدمت دولت کایزر آلمان درآمد، از هرگونه تماس شخصی یا نامه‌نگاری با او دوری جست، نه به این خاطر که تقی‌زاده با دشمن بریتانیا همکاری کرده بود، بل ازین رو که وی به خدمت یک دولت استبدادی و متجاوز درآمده بود، چه براون از مخالفان سرسخت سیاست بریتانیا در ایران و همکاری آن دولت با روسیه‌ی تزاری بود. اما جالب توجه است که، در تقابل رفتار دولت بریتانیا، که با آگاهی از همکاری تقی‌زاده در زمان جنگ بزرگ با دولت دشمن‌اش، بعدها تقی‌زاده را (چون در مورد قرارداد نفت ۱۹۳۳) به خدمت منافع خود گرفت، و به عبارتی او را بخشید، براون بر قطع رابطه خود با تقی‌زاده پافشارد و هرگز او را به خاطر همکاری با یک دولت استبدادی نبخشید.

همچنین، آدمیت در مورد خدمات ایرانیان خارج از کشور در دوران استبداد صغیر حق مطلب را ادا نمی‌کند، خدمات آنان را ناچیز می‌شمارد، و از جمله در مورد سه شماره صور اسرافیل، که دهخدا در سوئیس منتشر کرد، می‌نویسد: «بیشتر فحش‌نامه

است تا تحلیل سیاسی^۱ گویی در زمان مبارزه با استبداد و نیاز به تهییج مردم بایستی همه مقالات تحلیلی باشند. او همچنین می‌نویسد که «حرکت اپوزیسیون خارج ایران علیه سلطنت محمد علی شاه نه چندان نیرومند بود، نه کارنامه‌ی درخشانی داشت.» آدمیت می‌نویسد که «سلطنت محمد علی شاه را حرکت مسلحانه‌ی داخلی و توافق مساعد سیاست خارجی برانداخت، اما وی فراموش می‌کند که حرکت مسلحانه‌ی داخلی بعضاً به همت ایرانیان مقیم قفقاز سازمان داده شد که موجب گردید رزمندگان روسی، ارمنی، و عمدتاً گرجی به ایران بیایند و هم ارتجاع را به عقب بنشانند و هم سیاست خارجی را به تغییر نظر در مورد محمد علی شاه وادارند. (او خود در کتاب دیگرش^۱ همین نکته را به درستی بازمی‌شناسد.) نقش مخالفان فرانسوی و ایرانی در تضعیف سیاست دولت فرانسه در دفاع از روسیه تزاری را نمی‌توان نادیده گرفت، همچنین که نقش کمیته ایران (The Persia Committee) به ریاست ادوارد براون در لندن را نمی‌توان در تغییر سیاست بریتانیا نسبت به محمد علی شاه از قلم انداخت. اگر آدمیت به اسناد روسی، گرجی و فرانسوی دست یافته بود، و نیز حساسیتی نسبت به براون چون یک خاورشناس نداشته بود، مسلماً از یک چنین داوری پرهیز می‌کرد. پارادوکس این است که در اینجا توصیه خود آدمیت در مورد لزوم جامعیت منابع روشن‌تر می‌گردد.

۳۲۷

با این همه، می‌دانیم که فریدون آدمیت پایه‌گذار تاریخ‌نگاری نو ایران است و در موضوع تاریخ مشروطیت هنوز کسی بر او ترفیع فکری و متدیک نیافته است. کسانی که تقلا می‌کنند در این زمینه‌ها از طریق انتقادهای آبکی و خودپسندانه کارهای ناچیز و نابکر خود را بر آثار ماندنی آدمیت ارجح بنمایانند، هنوز از تاریخ، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی بویی نبرده‌اند. آدمیت جایگاه شایسته خود را چون پدر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی نو ایران حفظ خواهد کرد. او از خرد انتقادی (*Sagesse critique*)، ویژگی‌ای که تاریخ‌شناسی مدرن اروپا بر اهل این فن لازم می‌شمارد، برخوردار بود، و این برای جامعه ما نعمتی بزرگ بود. برخی از اظهارنظرهای تند او یا عدم عنایت او بر حقایقی چند از ارزش و خدمات او نمی‌کاهد.

این نوشته را در تأیید نقد آدمیت از کسانی که از فن تاریخ چیزی نمی‌دانند اما به آن سخت مشغول می‌شوند با این کلام ولتر به پایان ببریم که گفت:
از کسانی که در حرفه‌های دیگر موفق‌ترند خواسته می‌شود که تاریخ را به مورخان بسپارند. (نقل به معنا).

۱. فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت.